

کرد. این انشاء توصیفی بسیار مشکل و متکلف از شب بود و امروز با گذشت بیست سال از آن تاریخ، هنوز دومین جمله آن بنخاطرم مانده است و آن جمله این بود: «کشیش شب، طیلسان مشکفام ظلمت را بر سر کشید» لازم بتوضیح نیست نگارنده که از سال ششم ابتدایی تازه فارغ التحصیل شده بودم معنی کشیش و طیلسان و مشکفام را بدوستی نمی دانستم. اما آنچه در آن تردیدی ندارم اینست که نوشتن این انشاء و بازخواندن آن بکلی مرا از نوشتن انشاء - آنهم چنین انشایی - نومید کرد و از آن پس، تا روز فراغت از تحصیلات دبیرستانی بدنبال نوشتن انشاء نرفتم!

هر وقت هم که از روی کره و اجبار تصمیم بنوشتن انشایی میگرفتم این جمله مانند هیولایی عجیب در مقابل چشماتم برقص درمی آمد و از تسلسل فکر و توالی اندیشه های که میخواستم برای نگاشتن انشاء آنان را منظم سازم جلوگیری میکرد و تا وقتی که بنحوی از انحاء آنرا در انشاء - هر موضوعی که بود - نمیکنجاییدم، مرا راحت نمیگذاشت. امروز خوب احساس میکنم که این جمله مانند وصله ناجوری بقامت ناساز و بی اندام نوشته های ناپخته و پریشان من چسبیده بود و معلمین انشاء بطور قطع از دیدن چنین جمله ای در میان يك انشاء مختصر و مبتذل تعجب میکردند و شاید علت آنرا نمیفهمیدند. این جمله را متجاوز از ده بار در انشاء خود بکار بردم و اگر خوشبختانه هر سال معلمین انشاء تغییر نمی کردند، ممکن بود مرا هتم بداشتن مالیخولیا و وسواس تکرار این جمله کنند!

طبیعی است که این طرز القاء فکر، بهیچوجه صحیح نیست. عرضه

کردن مطالب مشکلی که روی فکر ظریف و ناساخته شاگرد سنگینی میکند و آنرا خرد و تباه میسازد، نه تنها مفید فایده نیست، بلکه نتیجه معکوس میدهد و کار را مشکلتر میکند.

با توضیح این نکات تصور نمیرود که دیگر دیران محترم انشاء این القاء فکر و ارشاد فکری و تعلیم طریقه تفکر را بدانش آموز، با آموختن هنر نویسندگی بدو اشتباه کنند.

ج - تحلیل انشاء - گفتیم که دیر انشاء باید موضوعاتی را که در حد استعداد و معلومات شاگردان و نه در حد استعداد و تحصیلات خود اوست، برای شاگردان بخواند و یا بوسیله دیگری طرز فکر کردن و نوشتن را با آنان بیاموزد. برای اینکار، یکی از راههایی که بنظر میرسد، تحلیل يك ياتمام انشاء هایی است که سر کلاس خوانده میشود.

چنانکه میدانیم، انشاء مقدمه و ذی المقدمه و نتیجه ای دارد، دیر این قسمتها را از یکدیگر جدا میکند و بشاگردان نشان میدهد، درباره روش برداشت و شروع مطلب، برای آنان توضیحاتی میدهد، از ضعف یا قوت استدلال و دقت نظر و باریک بینی یا عدم آن، در انشاء مورد بحث سخن میراند و وجهی را که بنظر وی بهتر میرسد. برای دانش آموزان بیان می کند و بدین ترتیب، همان فکری را که آنان کرده اند، اصلاح و تنقیح و تهذیب میکند تا رفته رفته در س آموزان اجزاء مختلف يك انشاء را از یکدیگر باز شناسند، بحدود آن واقف شوند، عیوب و مزایای هر قسمت را بشناسند و بایر اداتی که در لفظ یا معنی و فکر نگارنده انشاء موجود است آگاهی حاصل کنند. این کاریست که میتوان پیش از شروع شاگردان بهنگارش انشاء یا بعد از آن انجام داد.

اما البته شك نیست که دبیر محترم انشاء ، باید نزد خود برنامه‌ای منظم و مرتب برای اینکار تنظیم کند ، مطالبی را که میخواهد برای شاگردان بازگوید بطور مرتب و طبقه‌بندی شده با آنان تعلیم دهد تا دانش آموزان نیز ، قدم بقدم درین راه پیش بروند و این نردبان را پله پله ببینایند و دچار پریشانی فکر و تفرقه حواس نگردند. این نظم و ترتیب ، بنظر نگارندگان، باید با رعایت الهم فالهم صورت گیرد . گفتن قواعد فرعی دستوری و مطالبی که برای تصحیح انشاء لازمست، پیش از شروع بکار، چندان مفید فایده نیست. اول باید بدانش آموز تعلیم داد که چگونه ورقه را برگزیند، چطور بنویسد، از کجا آغاز کند، و حتی پیش از آغاز کار چگونه ذهن خود را برای این کار آماده سازد و این مطالب را در قسمت وظیفه دانش آموزان هنگام نگارش انشاء مشروحاً بیان خواهیم کرد.

دبیر، برنامه تنظیم شده را با دقت و پشتکار و حوصله و خون سردی فراوان با دانش آموزان در میان مینهد و آنانرا در حین عمل با آنچه رعایت آن ضرورست، راهنمایی میکند. دقت و صرف وقت و حوصله و گفتار نرم عامل مؤثری برای آموختن این فن است. از رعایت این نکات هرگز نباید غفلت کرد.

دوم- وظایف دانش آموزان - الف - مرحله تفکر - آنچه درین بحث بعنوان وظایف دانش آموزان گوشزد میشود، در واقع کارهایی است که شاگردان برای تسلط یافتن در نگارش انشاء باید انجام دهند. این مطالب ازین نظر تحت این عنوان ذکر شده است که مأمور اجرای آن دانش آموزانند و وظیفه دبیران محترم انشاء در این مورد

آنست که مباحث زیرین را برای شاگردان تحلیلی کنند و توضیح دهند و عبارات دیگر، دانش آموزان را بوظیفه خود آشنا سازند و انجام آنرا از آنان بخواهند و گرنه فرق اساسی بین مطالب این مبحث و مبحث قبل (وظایف معلم) موجود نیست و رعایت تمام این نکات برای تعلیم و تعلم انشاء ضروری بنظر میرسد.

وقتی دانش آموزی از موضوع انشاء آگاه میشود، نخستین و اساسی ترین وظیفه وی چیست؟ بگمان ما اولین کار وی آنست که باید در باره موضوع مورد بحث فکر کند. در باره فکر کردن، تا کنون دستوری بدانش آموزان داده نشده است. حقیقت امر اینست که بسیاری از شاگردان نمیدانند چگونه در باره موضوعی فکر کنند و همین امر باعث عجز آنان در نوشتن انشاء است. چنانکه مذکور افتاد، تا کنون درین باره قواعدی برای شاگردان فراهم نشده است و دستوری درین قسمت موجود نیست یا اگر هست بقدری کلی است که وجودش در حکم عدم است. مثلاً گفته اند حواس خود را روی موضوع متمرکز کند، آنرا زیر و رو کند، در باره این موضوع از خود سؤالاتی بکند و .. و غیره. این مطالب گرچه تمام بجای خود درست و صحیح است، اما نکته اصلی اینست که چطور حواس خود را متمرکز کند، چگونه زیر و رو کردن موضوع پردازد، سؤال را از کجا و بچه ترتیب شروع کند؟ اگر این اشکال اصلی مرتفع گردید، باقی مشکلات خود بخود از بین خواهد رفت. ما در نظر داریم تا آنجا که بتوانیم، این قسمت را برای دانش آموزان عزیز روشن کنیم.

اما قبل از ورود باین بحث از ذکر يك مقدمه ناگزیریم و آن

اینکه هر کس ، بروشی که خاص خود است ، در مورد موضوعات مختلف فکر میکند . بعبارت دیگر چون فکر کردن کار بست درونی و ذهنی ، آگاهی از طرز فکر کردن اشخاص میسر نیست مگر آنکه هر يك از آنان طرز تفکر خود را برای دیگران باز گویند و تازه معلوم نیست که بتوانند از عهده بیان کاریکه مغزشان انجام داده است ، بر آیند

اکنون گوییم که دانش آموز ، پس از دریافت موضوع باید درباره آن فکر کند . نخستین مشکل این کار ، نقطه شروع آنست . فکر خود را بر چه اساس و پایه ای بنا نهد ؟ از کجا شروع کند که خیالات باطل و اندیشه های پریشان و بی ربط ویرا منحرف نسازد ؟

بنظر ما باید پایه تفکر ، بر روی مدارکات و حسیات باشد . دانش - آموز باید اول سعی کند ، آنچه را که درباره موضوع مورد بحث به چشم خود دیده - یا از دیگران شنیده است بخاطر بیاورد . و پس از آنکه باندازه کافی ازین «مواد اولیه» فراهم آورد ، آنگاه آنها را بنیروی فکر و استدلال بهم مربوط سازد و انشاء بخود را بنویسد . برای روشنتر شدن مطلب آوردن مثال لازمست .

فرض کنیم يك موضوع وصفی ، مانند شب ، شب مهتاب ، تابستان ، زمستان ، يك روز گردش و غیره را برای نوشتن بدانش آموز داده اند (چون راه فکر کردن را باید بدانش آموزان مبتدی آموخت و نخستین موضوعاتی که بمبتدیان داده میشود ، موضوعات وصفی است ، ازین نظر مثل خود را ازین دسته انتخاب کردیم .) و دانش آموز میخواهد برای توصیف شب فکر کند . اول باید بخاطر آورد که درباره شب چه چیزها دیده است : اولاً شب هنگام ، آفتاب غروب میکند و روشنایی خورشید

از میان می‌رود. هوا تاریک می‌شود. ستارگان بیرون می‌آیند. انسان بر اثر تاریکی پیش پای خویش را نمی‌بیند و ممکن است در نتیجه همین از کار افتادن قوه بینایی گرفتار وحشت شود. وقتی شب فرا رسد، مردم از کار دست می‌کشند و بسمت خانه خود می‌روند. وقتی چند ساعتی از شب گذشت همه بخواب می‌روند. اما کسانی که میخواهند از انظار پنهان بمانند، یا کارهایی دارند که نباید دیگران از آن سر در آورند، برای این قبیل اعمال از تاریکی و سیاهی شب استفاده میکنند دزدان شب را برای کار خویش برمیگزینند زیرا در آن هنگام تمام مردم بخواب رفته اند. چون شب موقع استراحت است، آنها که از خود خانه و زندگی ندارند، سخت بزحمت می‌افتند و ناراحت میشوند ...

و اگر دانش آموز کمی دقیق تر باشد میتواند حالت بیماران و شب‌زنده‌داران و منتظران را پیش خود مجسم کند. فکر کند کسانی که نمیتوانند شب را بخواب روند، بطور قطع رنجی روحی یا جسمی دارند و ازین نظر بشب با نظر بدبیتی مینگرند ... و امثال این مطالب.

علاوه بر این، مثلا ممکنست دانش آموزی، برای توصیف شب از آنچه در دبستان و دبیرستان در علوم مختلف مانند جغرافیا و غیره خوانده است، استفاده کند، تذکار دهد که پیدایش شب و روز نتیجه حرکت وضعی زمین بدور خورشید است. چراگاهی شب دراز و روز کوتاه و گاهی بعکس است و غیره ...

وقتی این قبیل اندیشه‌ها - که چیزی جز بخاطر آوردن محسوسات و واقعیات عینی و خارجی زندگی نیست - در مغز شاگرد نضج گرفت و قوام یافت، اگر خیلی ضعیف باشد و فکر او در مراحل ابتدایی سیر کند،

میتواند همین ادراکات را با جمله هایی کوتاه ، روی کاغذ بیاورد و اگر اندکی ورزیده تر باشد ، میتواند بوجهی از وجوه این مطالب را با هم ارتباط دهد ، آنها را بصورت يك سلسله ادراکات منظم و متوالی در آورد ، هر يك را بدیگری پیوند دهد و انشاء را مربوط تر و یکنواخت تر از آب در آورد .

یعنی مثلاً مطالبی را که در باره شب بخاطر آورده است ، بترتیب خاصی نظم دهد . فرضاً مطالب مربوط با آغاز شب را یکدسته کند ، مزایای شب را یکجا قرار دهد ، معایب و زیانهای شب را جای دیگری برشمارد نظر کسانی را که نسبت بشب و تیرگی آن ابراز علاقه میکنند ، در يك قسمت و نظر طرف مخالف را در قسمت دیگر توضیح دهد و برای عقاید شخصی خویش در باره شب جای دیگری قائل شود و خواننده یا شنونده را - بجای اینکه از شاخه اشخاخ دیگر بپرانند و از راهی براه دیگر بکشد - در راهی هموار ، یکنواخت و راحت پیش ببرد و افکار خود را صریح و روشن و مرتب بذهن او وارد سازد بطوریکه خواننده یا شنونده فکر کند که اگر خود او نیز میخواست این موضوع را توصیف کند ، جز این کاری نمیکرد و جز همین ترتیب ، مطالب را بترتیب دیگری منظم نمیساخت . البته چنانکه گفتیم ایجاد این ارتباط خود يك مرحله بالاتر ، از فکر ابتدائی و عادیست .

اگر دانش آموز در مرحله فکری عالیتری سیر کند ، میتواند این قبیل اندیشه ها را با تفکرات شخصی و مسائل اجتماعی و اخلاقی یا ادبی و احساساتی درهم آمیزد ، محسوسات خود را بصورت مقدمه ای در آورد

و از آن بد بخواه و طبق تمایلات خویش نتیجه بگیرد . نسبت بشب اظهار
علاقه یا ابراز تنفر و انزجار کند ، آرزو ها و نظرات اجتماعی یا اخلاقی
خویش را بوضعی پسندیده ضمن این مطلب بگنجاند و انشاء وصفی را
در عین توصیف ترجمان افکار و عقاید و احساسات و تمایلات خود قرار دهد
و يك نوشته عالی بوجود آورد .

اینك ممكن است بعضی از دانش آموزان تصور کنند که پیروی
از این طریقه فکر کردن ، خاص موضوعات وصفی و موضوعاتی است که
سر و کار با زندگی روزانه دارد و اگر موضوعات عقلی و مجرد مطرح شود ،
دیگر بدین ترتیب نمیتوان عمل کرد . اما این ایراد در حقیقت وارد نیست و ما
برای اثبات این قسمت نیز ، پس از بیان يك مقدمه مثالی دیگر میزنیم تا
مطلب کاعلا روشن شده باشد :

چنانکه در صدر مقال گفته ایم ، در آغاز کار ، بدانش آموز باید
موضوعات وصفی داد و در همان آغاز کارست که باید راه اندیشیدن درباره
موضوع را بدو آموخت و هر دایش آموزش وقتی راه تفکر را آموخت ،
خود بخود میتواند درباره سایر موضوعات نیز طریقی برای تدقیق و مطالعه
بجوید و اطلاعاتی درباره آن بدست آورد .

اصل مطلب اینست که فکر شاگرد بصورت چشمه ای زاینده در آید
و طایر اندیشه از پر بستگی بیرون آید و بتواند در فضای پهناور بیکران
تصورات جولان کند و چرن این مقصود حاصل آمد ، بقی سهل است
در موضوعات عقلی نیز میتوان بر محسوسات و واقعیات عینی زندگی
اتکاء کرد .

پس از موضوعات وصفی ، باید موضوعات اجتماعی ، مباحثی که هم سر و کار با زندگی و محسوسات دارد و هم اندیشه را بکار و امیداری بشاگرد داده شود . درین قبیل مطالب ، باز سر و کار شاگرد با زندگی محسوس و قابل لمس می افتد . مثلاً فرض کنیم تأثیر توسعه فرهنگ در ترقی اجتماع ، بعنوان موضوع انشاء انتخاب شده باشد . البته در باره این موضوع ، باید بیش از موضوع توصیف شب یازمستان و بهار و پاییز ، فکر کرد . اما باز هم برای دانش آموز تکیه گاهی از محسوسات وجود دارد . بطور قطع یک نفر دانش آموز تفاوت بین یک مرد تحصیل کرده و درس خواننده را با یک شخص بیسواد جاهل و عامی کاملاً احساس کرده است . حتماً میداند که نادانی چه مصائبی ممکن است برای مردم پیش آورد و در زندگی خود شاهد بوده است که همسایه نادان او چگونه خود را گرفتار بدبختی کرده ، عادات زشت خو گرفته ، بر اثر جهالت و بیپنری بفقیر و پریشانی دچار شده یا مثلاً فرزند خویش را بر اثر عدم مراجعه بطیب از دست داده و یا در نتیجه پیروی از هوای نفس گرفتار دردهای غیر قابل علاج و بیماریهای ناگفتنی و غیره شده یا طراری از ساده دلی و بیخبری وی سوءاستفاده کرده و مالش را رانده یا اساس خانواده اش را درهم فرو ریخته است و یا بالاتر ازین چه عواملی باعث شده است که وی اینگونه گرفتار نادانی و جهالت گردد ازین قبیل مسائل بسیار میتوان یافت و درباره آن بسیار میتوان نوشت . دانش آموز مورد بحث ازین محسوسات خویش جبراً چنین نتیجه میگیرد که اگر تمام مردم این مملکت تحصیل کرده و درس خواننده بودند ، آمار قتلها ، دزدیها ، جنایتها ، بیناموسیهها ، جرح و ضربها

و کلاه برداریها بمیزان قابل توجهی پایین می آید. میدانند که اگر مردم بکار کردن و انجام صمیمانه وظایف خویش خو گرفته بودند، اینهمه تقلب، رشوه خواری، گدایی، بیکاری و بیماری در اجتماع وجود نداشت و قسمت اعظم دستگامهای انتظامی، دادگستری، زندانها و غیره از میان میرفت اینها نتایجی است که خواه ناخواه با ملاحظه و در نظر گرفتن مقدمات محسی بذهن شاگرد می آید و میتواند آنها را بروی کاغذ بیاورد. موضوعات اخلاقی نیز در همین حکم است و دانش آموز با ملاحظه انحرافات اخلاقی اطرافیان خویش و نتیجه ای که ازین قبیل انحرافات حاصل میشود میتواند مطلب را مطرح ساخته روی آن بحث کند.

ازین قبیل موضوعات که بگذریم فقط مطالب فلسفی و عقلی مجرد باقی میماند. در باره این موضوعات ما انتقادی اساسی داریم کسه درمبحث بعد بتفصیل بیان میکنیم. در اینجا همینقدر میتوان گفت که دانش آموز نظر باینکه احاطه کامل بمباحث فلسفی و روانشناسی ندارد، باز میتواند برای تازگی و تنوع دادن بنوشته خویش از محسوسات، از دیده ها و شنیده های خویش مدد گیرد حالاتی را که در خویشتن یا دوستان و رفقا و خویشاننداش دیده است، شاهد مثال قرار دهد و موضوع را از نظر ملاحظات شخصی خویش، نه از نظر جمل قالبی متقدمین مورد بحث قرار دهد.

اکنون که طرز فکر کردن و بنیانگذاری اندیشه روشن شد باید اضافه کنیم که البته دانش آموز باید برای تفکر، حواس خود را بر روی موضوع مورد مطالعه متمرکز کند. این تمرکز حواس، در صورتیکه راهی

برای اندیشیدن نداشته باشد، بندرت میسر میشود. اما وقتی فکر، تکیه گاهی داشت، طبیعاً بدان متوجه میشود و خود بخود، تمرکز حواس در دانش آموز ایجاد میگردد.

نکته دیگری که ذکر آن درین مورد ضرور است، طبیعی بودن فکر و انطباق آن با واقعیات و مسائل محسوس زندگیست. هر قدر فکر دانش آموز طبیعی تر، روشن تر و بر واقعیات عینی منطبق تر باشد، داپسندتر و امکان پختگی و پیشرفت آن بیشترست. بنابراین، مخصوصاً دانش آموزان تازه کار و شاگردان دوره اول متوسطه، نباید قدم را از دایره محسوسات و مسائل طبیعی و روشن زندگی فراتر بگذارند زیرا هنوز اندیشه عقل آنان آنقدر قوت و استحکام نیافته است که بتواند هر فکری را که در ذهن ایجاد میشود نقادی کند و صحیح آنرا از سقیم باز شناسد.

حال که راه فکر کردن را دانستیم، باید بدانیم که هر کس بخواهد چیزی بنویسد، بدون تردید ب فکر کردن در باره آن موضوع نیاز دارد. هرگز فکر کردن از نوشتن جدا نیست، بلکه عامل اساسی دسیری و زیبا و درست نوشتن همان داشتن فکر صحیح و ورزیده و ذوق سلیم است و در واقع انشاء زیبا انشائی است که اجزاء یعنی مقدمات آن، با درستی و مهارت قبلاً در ذهن پرورده شده صورتی دلپسند و منطقی و یکدست بخود گرفته و سپس بر روی کاغذ آمده باشد.

بنابراین اتخاذ تدابیری برای پرورش نیروی تصور و تخیل، برای تمام کسانی که در رشته های مختلف هنری کار میکنند عموماً و برای کسب نیکه میخواهند نویسند شونند یادست کم فن نوشتن را بیاموزند

خصوصاً، بسیار لازم بنظر میرسد. باید نیروی تخیل دانش آموز تقویت شود و طفل یکشبه پندار او در طی زمان و مکان ره یکساله پیماید. برای اینکار نیز راههای عملی وجود دارد و ما درین قسمت بی آنکه از خود عقیده‌ای ابراز کنیم بنوشته یکی از هنرمندان استناد می‌کنیم:

«... اگر کم و بیش صاحب استعداد و قریحه نیز می‌باشید، نیروی تصور و تخیل خود را با ادبیات، موسیقی، قصه و داستان، روایات تفکرات شخصی پرورش دهید. وقتی شاهنامه می‌خوانید، تنها بظاهر و سبک شعر، و موسیقی و محسنات کلام راضی نباشید: آمدن شیطان، نبرد ضحاک، مارهای دوش ضحاک و طعمه خوراندن بآنها، سیمرغ - زال در لانه سیمرغ در آتش رفتن سیاوش - زندان بیژن .. دروهم و خیال پرده نقاشی‌ای بنا به فانتزی خود بسازید. حتی جزئیات را اختراع کنید. بال و پر سیمرغ را بدوق خورد رنگ آمیزی نمایید بال و دم رخش را با اشکال متنوع، بشکل گل‌های گوناگون گره بزنید و بیدار امید.

زنگوله‌های شاخ دیوسپید را فراموش نکنید آیا دیو تا دنیا بوده و هست از همان زنگوله‌هایی که ما حالا بگردن اسب و الاغ می‌بندیم بشاخ خود آویزان می‌کرده و خواهد کرد؟ بالاخره دیو که در این داستانها دارای شخصیت و معرفت و شهوات و احساسات گشته و سخن می‌گوید و جنگ می‌کند و مهر می‌ورزد و می‌خورد و می‌خواهد ممکن است با آنکه مظهر پلیدیست گاه بگاہ دستی بسر و بر خود ببرد و مخصوصاً همسر دیو که بی سابقه نیست و بارایش شوهر دلبستگی دارد. خوب گمان نمی‌کنید یکی از هزاران باز که بانو دیو کنار دریای مازندران گردش می‌کرده از این گوش ماهی‌های

بزرگ بیج در بیج خوشش آمده، بزرگترین و شفافترین آنها را دست چین کرده، شاخه، شقه جنگلی را از میان آنها رد کرده و گوش ماهی‌ها را با آن بشاخهای شوهر آویخته باشد؟

من یقین دارم که اینکار را کرده است. شما گفتم، همسر دیو زن پر بی سلیقه‌ای نیست حتی من میدانم که پس از مدتی گوش ماهی‌ها دلش رازد و چشمش را خسته کرد، آنها را بدور ریخت و ستاره دریایی افسون شده بجای آنها بست.

بازر کنید! حتماً همینطور است که برایتان گفتم. و گرنه، اگر بنا باشد که قهرمانان جاویدان این داستانها همیشه بیک شکل و شمایل یا همانکه قرن‌هاست برای ما تصور میکنند، باقی بمانند، شاهنامه به بی ارزش‌ترین کتاب تاریخ بدل میگردد و گفته آنها که شاهنامه را تاریخ میدانند درست درمی آید.

شاهنامه تاریخ شاهان نیست، کینه‌خورد فکر و ذوق و هنر آفرینش ملتی است.

همین استفاده را میتوانیم از دهها وصدها موضوع دیگر از داستان و بس و رامین گرفته تا زهره و منوچهر ابرج ببریم.

درین باره کودکان برای ما سرمشق و آموزگار خوبی هستند. همینکه کودک را در آغوش جای میدهی و قصه کره دریایی را برایش شروع میکنی جسم و روحش، همچذوب و مفتون قصه میگردد و هم تصورش بکار می افتد و هزار نکته می آفریند و از شما می پرسد، بطوریکه گاهی از ظرافت ذریق خلاقه اش تعجب میکنی و از شوق میخندی. فردا بالشش را

سوار می شود و بر روی امواج دریا شناخت و تاز می کند . اگر بخواهید بالش را که نصف رویه اش را پاره کرده از زیر رانش بیرون بکشید ، گریه می کند و فریاد می کشد که این بالش نیست . این کره در بساطی من است . راست می گوید . در این لحظه بالش در وهم و خیال او ، کره دریایی است .

راحتش بگذارید . نگوئید بالش را بده ، فردا يك اسب بزرگ چوبی بازی و برگ و دهنه برایت می خرم . نیروی وهم و پندارش را ضعیف نکنید . بگذارید يك گوش بالش را در دست بگیرد و ایمان داشته باشد که بر کره دریایی سوار است . در این لحظه کودک در حال ایجاد و آفرینش هنری است ...^(۱)

اما ضمن آنکه شاگرد ، بدین ترتیب در پرورش نیروی تخیل می کوشد ، بهتر آنست که مدرکات خود را ، پیش از آنکه روی کاغذ بیاورد ، برای دوستان دانش آموز خویش باز گوید ، منظور استفاده از سخنرانی و صحبت کردن ، برای پیشرفت انشاء است . میان دانش آموزان دبیرستانها بسیارند کسانی که بخوبی و روانی صحبت می کنند . بمطالب ربط منطقی می دهند هر چیز را در جای خود ذکر می کنند و می توانند مطالبی را که در ذهن دارند با وضوح و روشنی تمام بدوستان خویش بفهمانند . اما همانها از نوشتن انشاء عاجزند . دبیر انشاء باید این قبل دانش آموزان را بصحبت در باره موضوعات انشاء و ادا دارد ، و بعد بانان تکلیف کند همانرا که تقریر کرده اند روی ورقه بنویسند . زیرا این گونه دانش آموزان چنین می پندارند که باید چیز دیگری - جز آنچه گفته اند - بعنوان

۱- از کتاب هنر تانر ص ۲۱۷ - ۲۱۹

انشاء تحویل معلم دهند . خیال میکنند لغاتی که برای معلم
مینویسند غیر از واژه‌هایی است که در محاوره بین عمر و وزید
بکار میرود . بگمان آنان عبارات خودمانی و کلمات «عامیانه»
قابل نقل در ورقه انشاء نیست و از همین نظر برخلاف ذوق و
طبیعت خویش دنبال جمل و کلمات خاصی برای نوشتن انشاء
میکردند و طبیعی است که هرگز چنین عبارات و واژه‌هایی را
نمی‌یابند و چیز نامربوط و بی‌معنی و سستی بعنوان انشاء بدست
میدهند . اینان باید ازین مطلب آگاه شوند ، باید بدانند که
اگر همانرا که میگویند بنویسند انشائی خوب و زیبا خواهد شد .

انخاذ این طریقه برای دانش آموزان خجول و شرمگین و کسانی
که نیروی بیان قابل توجهی ندارند نیز نتایج مفیدی میدهد . زیرا اولاً
شاگرد پس از چند بار تکرار ، ترسش میریزد و شجاعت سخنرانی و
گفتگو در برابر دوستان و حتی معلم خویش را بدست می‌آورد و همین
الزامی که برای پروراندن موضوع خاصی دارد ، خواه و ناخواه فکر او
را بکار می‌اندازد و ذهن بسته و کار نکرده‌ی کم‌کم آماده خلق معانی
و آوردن آن در عالم الفاظ میشود . البته اینکار ، بموازات پرورش نیروی
تخیل و موشکافی در داستانها و مسائل مختلف باید صورت گیرد و بدین
ترتیب تصور میرود که فایده آن چند برابر شود .

اما هیچیک ازین اعمال و موشکافیها آنطور که شاید و باید مایه
فکری دانش آموز را تقویت نمیکند . برای اینکار باید شاگرد را بخواندن
کتاب مفید ، کتبی که برای نوشتن انشاء پرفایده بنظر میرسد ، راهنمایی
کرد . مطالعه کتب ، اگر سر خود و بدون راهنمایی و ارشاد صورت گیرد .
یک عیب دارد و آن اینست که اولاً ممکنست سطح نوشته کتاب از حدود

معلومات دانش آموز بسیار بالاتر باشد و در وی حس نو میدی بوجود آورد و اثر عکس بر جای بگذارد و نانیاً امکان آن هست که شاگرد تحت تأثیر نوشته کتاب قرار گیرد و از آن بوجهی ناقص تقلید کند و این تقلید ناقص حس ابتکار را در وی بکشد و شخصیت خاص و مستقل ویرا تحت تأثیر قرار دهد.

دبیر انشاء باید مضرات تقلید و اقتباس از کتب را برای شاگردان بتفصیل بگوید و مخصوصاً بآنان تذکار دهد مطالعه يك نوشته درست و زیبا برای آن نیست که فکر یا جمل آنرا از بر کنند و در انشاء هایی که مینویسند بصورتی ناچود بکار ببرند . مقصود از ابتکار آنست که شاگرد از آن مایه بگیرد ، بیند که نویسنده مطالب را از کجا شروع کرده ، چگونه آنرا پایان داده ، چه نوع تشبیهاتی بکار برده ، استدلال بچه ترتیب کرده و بالاخره مقدمه را کجا و بچه نحو بمطلب مربوط ساخته و بچه ترتیب نتیجه گرفته است .

اما این موضوع که خواندن چه نوع کتبی برای آموختن انشاء و مایه گرفتن مفید است نیز خود بحثی جداگانه است . البته ما در اینجا صورت کتبی را که مفید تشخیص میدهیم ، نمیخواهیم فهرست کنیم . زیرا ابتکار اساساً صحیح نیست . باید دبیر محترم انشاء با در نظر گرفتن ذوق و استعداد و نقائص کار هر دانش آموز ویرا بمطالعه دقیق يك کتاب راهنمایی کند . ما درین بحث فقط راهی را که بنظرمان دربر گزیدن کتب مفیدتر رسد باز میگوئیم و ملاحظاتی را که درین باره داریم مینویسیم :

کتابی را که سطح آن بسیار بالاتر از سطح معلومات يك دانش

آموزست، برای مطالعه بدو عرضه کردیم، ممکن است در او حس نوعی
ایجاد کند در صورتیکه همان کتاب، شاید برای دیگری که تا حدی درین
راه پیش رفته است بسیار مؤثر باشد، ازین مقدمه چنین نتیجه میگیریم
که باید برای دانش آموزان دوره اول کتب بسیار ساده را انتخاب کرد
و هر قدر معلومات شاگرد افزایش مییابد، کتاب نیز، چه از نظر شکل و
لفظ و چه از نظر معنی و محتوی عالی تر و فنی تر گردد.

اما مطالعه يك کتاب از دو نظر، بلکه از چندین نظر ممکن است
صورت گیرد. نگارنده خوب بخاطر دارم که در سنین کودکی کتاب هزار
ویک شب را مطالعه میکردم. در آن روزگار، فکر و ذکر متوجه متن
داستان و اصل قصه بود و هر جا که نویسنده بمناسبتی حاشیه رفته بود،
از خواندن آن خودداری میکردم. اولین بار که این کتاب را خواندم،
هر جا شعری میرسیدم مطالب را رها میکردم و بدنبال ماقی داستان
میرفتم و هر گاه در داستان مباحث علمی و فنی و مذهبی و معنیات و غیره
مطرح میشد، باز آنجا را گذاشته بمطالعه بقیه داستان میپرداختم و هر قدر
قضایا عجیب و غریب تر بود، بیشتر لذت میبردیم. اما چند سالی بعد،
وقتی بار دیگر این کتاب بدستم افتاد، بجای خواندن قصه های مضحک
و دور از ذهن و غیر طبیعی آن، بیشتر باشعار بلیغ و زیبایی که توسط
شمس الشعرا سرودش برای کتاب انتخاب یا ساخته شده بود متوجه شدم
و از خواندن آن لذتها بردم و جاهای را که مباحث علمی و مطالبی در
باره جریانات مذهبی و نکات ادبی و غیره داشت با دقت و شوق فراوان
مطالعه کردم.

مقصود اینست که تمام خوانندگان هنگام مطالعهٔ يك كتاب واحد، يك چیز مهین آنرا بخاطر نمی‌سپارند. هر کدام بمقتضای میل و سلیقهٔ خود چیزی در آن جستجو میکنند و وقتی آنرا یافتند در ذهن نگاه میدارند.

بنا باین مقدمه وقتی کتابی از طرف دبیر، برای مطالعه تعیین شد، مخصوصاً باید بدانش آموز حالی شود که آنرا از چه نظر مطالعه کند، مثلاً شیوهٔ نگارش، طرز استعمال لغات و بکار بردن ترکیبات و استعارات را بیشتر توجه کند، یا دقت از بشکل برداشت و طرح موضوعات و بحث در آن معطوف شود. زیرا متأسفانه شاگردان طرز مطالعه کردن را نیز درست بلد نیستند. نمیدانند کجای کتاب را بخاطر بسپارند، از کجای آن بیشتر استفاده کنند و چگونه مایه ای را که منظور نظرست از آن برگیرند. این مطلب را دبیر انشاء باید برای دانش آموزان توضیح دهد و روشن کند. حتی گاهی ممکنست مطالعهٔ يك كتاب واحد را از دو نظر مختلف بدو دانش آموز توصیه کند. یکی را که در ابداع معانی و ایجاد صور ذهنی دستی ندارد، به معانی و طرز طرح و تشریح مطالب و استدلال در آن بیشتر متوجه سازد و دیگری را که ازین حیث ورزیده تر است ولی از لحاظ طرز بیان و ترکیب جمل بجایی رسیده است بیشتر بصورت ترکیب الفاظ و ساخته شدن عبارات و غیره توجه دهد. اینها معنایی است که ما فقط میتوانیم توجه دبیران محترم اشاء را بدان جلب کنیم.

بطور خلاصه برای انتخاب کتاب، باید سطح معلومات شاگرد را

در نظر گرفت، از کتبی که خواندن و فهم آن برای دانش آموزی مشکل و مستلزم زحمت فراوان است پرهیز کرد و راه مطالعه را بدو آموخت یادش داد که هنگام مطالعه کتاب، بکدام جهت و بکدام قسمت بیشتر نظر داشته باشد، چه نوع مطالبی را بخاطر بسپارد و با چه نظری کتاب را مرور کند.

اگر دانش آموزی يك کتاب را با اسلوب صحیح و روی مطالعه دقیق و قبلی معلم و طبق دستورات وی مطالعه کند، بطور قطع بیش از ده کتاب که سرخود را بدون دقت و امکان خوانده باشد از آن سود خواهد برد.

البته دبیران محترم هرگز تصور نخواهند فرمود که کار انتخاب کتب برای شاگردان در تمام مدت تحصیل آنان ادامه خواهد یافت، زیرا بیشتر شاگردان، اگر نصایح معلم را درست بکار برند، پس از مطالعه یکی دو کتاب، خود راه خویش را پیدا میکنند و مطلوب خود را مییابند و کلید مطالعه کتب بدست آنان می آید و از آن پس خود میتوانند بدون یاری دبیر این راه را تا سرحد کمال پیمایند.

نکته دیگری که در ختم این مقال ذکر آن خالی از ضرورت نیست اینست که متأسفانه در زبان فارسی کتابهایی که مطالب آن برای این منظور و بخاطر آموختن هنر نوشتن بدانها آموزش آموزان کلاسهای مختلف و پایه دادن بآنان تهیه شده باشد بسیار کم است و دبیر باید از میان کتبی که بزبان ساده و آسان نوشته شده است خود قطعاتی را برگزیند و دانش آموز را بمطالعه آن وادارد و سپس بیان آنچه را که فهمیده است از وی بخواهد.

در مراحل عالیتر انشاء، البته این مشکل کمتر عرض وجود میکند زیرا کتبی که مثلا طرز نوشتن داستان‌های کوتاه یا مفصل را بدانش آموز نشان دهند تا اندازه‌ای از راه ترجمه و نگارش در دسترس طالبان گذاشته شده است.

پس از آنکه فکر مایه کافی یافت و بضاعتی قابل فراهم آورد، باید این بضاعت مورد استفاده دانش آموز قرار گیرد. این کار نیز چندان آسان نیست و بتمرین و دقت و اهتمام نیاز دارد. وقتی میخواهیم موضوعی را بنویسیم، باید بتوانیم هر چه را که در آن بسازیم بدانیم بهم مربوط سازیم و بصورتی نیکو روی کاغذ بیاوریم. این کار، علاوه بر تمرین، استعداد و سلیقه خاصی لازم دارد. پیشه‌ورانی را دیده‌اید که با وجود کمی سرمایه کالاهای خود را بصورتی زیبا و دلپسند عرضه میکنند و دارایی ناچیز و کوچک خویش را چنان زیبا در معرض تماشای خریداران میگذارند که هر رهگذری بی اختیار بسوی آن کشیده میشود؛ دانش آموز باید برای استفاده از معلومات عمومی و داستان‌های خویش، چنین ذوق و سلیقه‌ای داشته باشد تا بتواند از میان توده انبوه و غیر مشخص معلومات مختلف در هر جا آنچه را که پسندیده است بیرون بکشد و در برابر دیدگان خواننده قرار دهد.

البته اگر دانش آموز باینکار خو گرفت و طرز استفاده از معلومات خویش را آموخت، با کسب معلومات بیشتر و اندوختن مایه کافی و سرمایه کلان عامی و ادبی میتواند نویسنده‌ای چیره دست گردد و ای اگر از نخستین گام، نتوانست معلومات خود را مورد استفاده قرار دهد،

مانند سرمایه‌دار کج‌سلیقه‌ایست که اجناس خود را مانند تودهٔ هیزم رویهم ریخته و گردنکبت و فراموشی بر آن افشانده‌است و طبیعی است که چنین کالایی کمتر توجه خریداران را بخود معطوف خواهد داشت .

همین مباحث خشک‌عالمی که دانش آموزان در کلاسهای ریاضیات و طبیعیات فرا میگیرند، اگر بازبردستی مورد استفاده قرار گیرد، بانشاء رونق و جلوهٔ خاصی میبخشد. سعدی شاعر بزرگ شیراز، در اشعار بسیار زیبای خویش اصطلاحات فقهی و اصولی و احادیث و آیات قرآنی و غیره را بفراوانی بکار برده و بانهایت استادی آنرا مانند جواهر درخشانی در پیشانی شعر یا نثر خویش جای داده است. در دیوان انوری و کتب پنجگانهٔ نظامی انواع اصطلاحات نجومی و ریاضی، اسامی منازل قمر، اصطلاحات علم حساب و جبر و مقابله و فلسفهٔ یونان و غیر آن بکار رفته است اما هیچیک ازین دو شاعر بزرگ بخوانندگان خویش درس نجوم و هیأت و ستاره‌شناسی و جبر و مقابله نمیدهند. مسائل فقه و حدیث و اصول را برای آنان در شعر مطرح نمیکنند. بلکه برای پرمایه ساختن معانی شعری خویش، از اصطلاحات علوم و فلسفه و کلام و غیره مدد میگیرند و چشم اندازهای تازه‌ای در برابر طبع خویش و چشم خواننده باز میکنند. این کاریست که اگر باذوق و استعداد خاص آن توأم شود نتایج نیک و بیار خواهد آورد. برای ایضاح مطلب يك مثال كوچك میزنیم :

فرض کنید می‌خواهید يك شب طوفانی را توصیف کنید. ممکن است از غرش رعد و درخشش برق و وزیدن بادهای شدید و باران سیل آسا سخن بگویید و با مهارت و زبردستی منظرهٔ طوفان را در برابر خوانندگان مجسم سازید. اما آیا بهتر نیست که در علم زمین‌شناسی، از مبداء و علت

اصلی پیدایش طوفان نیز آگاهی یابید، خود آنرا بدانید و برای خواننده نیز، نه بصورت قاعده خشک علمی، بلکه بصورت یک بحث شیرین و دلپسند بیان کنید، یا از طرز کار هواسنج آگاهی داشته باشید و مثلاً پیش از شروع مطلب بگویید که ستون جیوه هواسنج ناگهان و بوضعی غیر عادی پایین آمد و این امر وقوع طوفان شدیدی را خبر میداد... و غیره^(۱)

در گذشته گفتیم که بعضی از دانش آموزان بخوبی از عهده نوشتن انشاء برمی آیند و بی آنکه خود بدانند علت این توفیق چیست روان و ساده و زیبا و متنوع مینویسند. راز خوبی انشاء این قبیل دانش آموزان، رعایت دانسته یا ندانسته دو نکته است: نخست اینکه انشاء را چیزی غیر از بیان تصورات ذهنی خویش نمیدانند و هر چه را که می بینند و می شنوند می نویسند. دوم اینکه در آنان قوه استفاده از معلومات عمومی وجود دارد. میتوانند از میان آنچه میدانند، مطالبی را که برای نگارش فلان موضوع شایسته و قابل توجه است بیرون بکشند و بجای خویش بگذارند. در نکته دوم باندازه کافی بحث کرده ایم. نکته اول را نیز در مرحله دوم، یعنی مرحله نگارش انشاء بتفصیل شرح خواهیم داد.

ب - مرحله نگارش - پس از آنکه دانش آموز در باره موضوعی که بدو داده شده است، باندازه کافی فکر کرد و اطراف و جوانب موضوع را در نظر گرفت و افکار پراکنده خویش را منظم ساخت و در ذهن خود شالوده انشایی را که باید نوشته شود ریخت، مشغول نوشتن آن میشود. این دوهمین و آخرین مرحله نگارش و خلق انشاء است.

۱ - برای روشن شدن مطلب بمقاله طوفان که در نگارش این قسمت مورد نظر بوده است و در بخش دوم کتاب مندرجست رجوع کنید.

درین مرحله نیز ، مانند مرحله تفکر ، باید از نخستین گام شروع کرده آنچه را که گفتنی است بگوییم .

انتخاب ورقه-دانش آموز برای آنکه آماده نوشتن شود ، باید ورقه‌ای برای انشاء برگزیند. این ورقه باید از کاغذ تمیزی انتخاب شود که هنگام نوشتن مرکب روی آن ندود و پخش نشود . کنار کاغذ میبایست حاشیه نسبتاً وسیعی برای اظهار نظر دبیر باز گذاشته شود . سطور انشاء باید از یکدیگر باندازه کافی فاصله داشته باشد تا اگر دبیر انشاء خواست جمله‌ای را اصلاح کند ، بتواند بالا یا پایین جمله شاگرد ، مطلب یا جمله مورد نظر خویش را بنویسد .

انشاء باید در یک روی کاغذ نوشته شود . زیرا گذشته از آنکه نوشتن در دو روی کاغذ باعث سیاهی و شلوغ شدن آن و ناخوانا شدن خط میشود و از جلوه ظاهری ورقه میکاهد ، دبیر نیز اگر با اظهار نظر نسبتاً مطول و مفصلی مایل باشد نمیتواند از پشت ورقه دانش آموز استفاده کند .

انشاء باید با خطی خوانا نوشته شود . البته حسن خط بدون تردید در نمره انشاء و نظر معلم و وضع روحی وی تأثیر نیکو خواهد گذاشت . اما متأسفانه بسیاری از دانش آموزان امروز از نعمت حسن خط بی‌بهره‌اند و نمیتوان آنرا بنویشتن با خط خوش مجبور کرد . اما در هر حال آنچه غیر قابل چشم‌پوشی است خوانا بودن خط است . انشاء باید با خط خوانا ، و روشن نوشته شود . شلوغ و خط خورده نباشد . کلمات از یکدیگر باندازه کافی فاصله داشته باشد . زیرا هر قدر توجه دبیر بیشتر به خواندن خط ناپخته و ناخوش و ناخوانا معطوف شود ، از میزان دقت وی در معنی و مفهوم انشاء کاسته خواهد شد و هر قدر بی‌غرض و بی‌وجدان باشد ، بدی

خط و ناخوانایی آن ، وزحمتی که برای خواندن این خط زشت و آشفته کشیده است دروی اثری نامطلوب برجای خواهد نهاد و این اثر - گویا آنکه ممکن است معلم متوجه آن نباشد - از میزان نمره شاگرد خواهد کاست. دوستی میگفت من شخصاً اثر تنظیم ورقه تمیز و روشن را در معلم دیده ام . روزی که امتحان یکی از کلاسهای عالی را میگذراندم ، برای استادی که بسیار مورد احترام و علاقه ام بود ورقه ای تمیز و زیبا و خوش خط تنظیم کردم . وقتی روز دادن نتیجه امتحانات نزدیک شد ، همان استاد که بدان شکده آمده بود ، مرا نزد خود خواند و گفت : « بسیار ورقه خوبی نوشته بودید . خیلی صریح ، خیلی روشن و خیلی خوانا . وقتی ورقه شما را دیدم حظ کردم ، چشمم روشن شد و آنرا بالذات فراوان خواندم و بشما نمره ۹۹ دادم . » استاد مورد بحث ، بی آنکه از مطالب مطروحه در ورقه امتحانی سخنی بمیان آورد ، از زیبایی و روشنی و خوانایی خط و پاکیزگی ورقه اظهار خوشوقتی میکرد و پیدا بود که زیبایی ورقه امتحان یکی از عواملی است که باعث شده است بهترین نمره را بمن بدهد . از آن پس همیشه در تنظیم اوراق امتحانی خویش و تقاضاهای رسمی و نامه های خصوصی و غیره ، رعایت این نکات را کرده و همواره نیز ازین دقت و توجه نتیجه خوب گرفته ام .

دانش آموزان عزیز درین قسمت تردیدی نداشته باشند که معلم خواه و ناخواه دوسه نمره برای حسن سلیقه و نظافت و پاکیزگی شاگرد اختصاص میدهد و بدون تردید ابوا از سلیقه و ذوق در تنظیم تمام اوراق امتحانی و خاصه انشاء ، جلب توجه دبیران و معتمنین را میکند . شاگردان خوب هرگز ازین نکته و تایید مطلوب آن غافل نیستند .

پس از رعایت این نکات ، برای آنکه انشاء خوانانتر شود ، باید
جمل و مطالب و فصول آن از یکدیگر مجزا و مشخص باشد . این منظور
را رعایت قواعد نقطه گذاری تأمین میکند . متأسفانه قواعد نقطه گذاری
یا در قدیم وجود نداشته و یا قدمای خود را نیازمند بر رعایت آن نمیدانسته اند
و تا آنجا که اطلاع در دست است بجز در قرآن کریم و اوستا ، در هیچ کتابی رعایت
قواعد فصل و وصل و وقف و سکون نشده و جمل و کلمات و مطالب آن از
یکدیگر مجزا نگردیده است . در صورتیکه این کارها در قرآن کریم
با کمال دقت انجام گرفته و تمام آیات از هم جدا شده و مواضع وقف واجب
و مستحب و غیره با علامتی که از زمانهای قدیم برای اینکار وضع شده بود ،
تفکیک گشته است .

اما در کتب فارسی و حتی در کتب عربی رعایت این نکات نمیشده
و نسخ و کاتبان وقتی قلم را برای شروع مطلب بدست میگرفتند اکثراً
فصول و ابواب مختلف کتاب را مانند دانه های انفصال ناپذیر زنجیر پشت
سر یکدیگر مینوشتند و کوچکترین حد فاصلی بین جمل و مطالب
گوناگون قائل نمیشدند چنانکه گویی کتاب ، طومار یا بحر طولی است
که از يك جمله واحد تشکیل شده است !

این طرز نگارش عیوب فراوانی در بردارد که کوچکترین آن
ایجاد اشکال برای خواننده است . پس از آمدن چاپ بایران نیز ، کتبی
که در دوره قاجاریه و قبل از مشروطیت بطبع رسیده است ، دارای همین
نقصه اساسی است . خوانندگان هنگام مطالعه چنین کتبی ممکن است
حد فاصل بین جمل و فصول و ابواب را تشخیص ندهند . علاوه بر این
بخاطر سپردن مطالب این نوع کتب کاری مشکل است زیرا خواننده

نمیداند کتاب دارای چند فصل و چند قسمت است و چون تقسیمات گوناگون کتاب بصورتی برجسته در برابر دیدگان وی قرار نمیگیرد، شکل ظاهری کتاب و نوشته نه تنها بحافظه وی کمکی نمیکند، بلکه بیشتر ویرا از حفظ رؤس مطالب باز میدارد.

باملاحظه این قبیل عیوب و نقایص است که از چندین پیش در زبان فارسی بتقلید از زبانهای اروپایی رعایت قواعد نقطه گذاری معمول شده است. امروز هر کتابی نوشته میشود، فصول و مباحث و ابواب و مطالب و جمل و اجزاء جمل، هر يك با علامتی از دیگری جدا شده و بدین ترتیب متن کتاب با جزاء كوچك و بزرگی تقسیم شده است و این تقسیم و طبقه بندی در فهم مطالب و بخاطر سپردن آن مدد کلامی بزرگست. بهمین سبب امروز، هر کس که میخواهد مطلبی بنویسد، اگر بخواهد مردم مطالب ویرا درست بفهمند ناگزیر از رعایت این قواعد است برای اثبات این معنی مثال بسیار زنده و جالب توجهی داریم که پس از بیان قواعد نقطه گذاری آنرا خواهیم آورد:

قواعد نقطه گذاری (۱) - چنانکه گفتیم هر کتاب، از يك سلسله مطالب گوناگون که ارتباط بین آن مطالب نیز، شدت و ضعف دارد، تشکیل میشود. برای فهم مطالب هر کتاب، بهتر آنست که مندرجات آنرا طبقه بندی کنیم. درین طبقه بندی، منطقاً باید نخست مطالب اساسی و مجزای کتاب را از یکدیگر تفکیک کرد و هر يك را در يك فصل یا مبحث گنجانید. مثلاً اگر بخواهیم يك کتاب شیمی تألیف کنیم،

طبیعی است که علم شیمی دارای دو قسمت بسیار بزرگ و متفاوت از یکدیگر است که عبارتند از :

۱ - شیمی معدنی که از ترکیبات مواد معدنی و اجسام غیر حیوانی و نباتی گفتگو میکند .

۲ - شیمی آلی که ترکیبات حیوانی و نباتی را مورد بحث قرار میدهد .

بنا بر این کتاب باید نخست باین دو باب بزرگ و اساسی تقسیم شود . اما شیمی معدنی نیز خود دارای دو قسمت بزرگ و مجزا از یکدیگر است که عبارتند از : ۱ - فلزات . ۲ - شبه فلزات و در ذیل هر يك از این قسمتها ، تمام فلزات و تمام شبه فلزات باید مورد بحث قرار گیرد و طبیعی است که باید هر يك از آنان از دیگری جدا شود . بنابراین باید در کتاب شیمی مورد بحث هر يك از فلزات یک شبه فلزات را در يك فصل بیان کرد .

اما هنگام بیان مطالب مربوط بیک فلز یا شبه فلز هم مسائل مختلفی مطرح میشود مانند وجود جسم در طبیعت ، ترکیبات طبیعی ، طرز تهیه ، خواص فیزیکی ، خواص شیمیایی ، موازداستعمال طبی و صنعتی و غیره که هر يك از آنان باید بایک عنوان از هم تفکیک شود .

در ذیل هر يك از این عنوان های فرعی نیز چند مطلب مربوط و در عین حال مجزا از یکدیگر گفته خواهد شد . مثلاً در خواص فیزیکی ، از شکل ، رنگ ، بو ، طعم ، نقطه ذوب ، نقطه انجماد ، شکل تبلور و وزن مخصوص گفتگو میشود . هر يك از این قسمتها بمطلب خاصی است و چون بیان آن پایان رسید ، باید رشته نوشتن را رها کرده سر سطر

رفت و بمطلب دیگر پرداخت . هر يك ازین قسمتها را بزبان فرانسه يك پاراگراف (۱) میگویند و ما میتوانیم آنرا يك «مطلب» بنامیم .

معمولاً فصول و قسمتها را از سر صفحه و مطالب را از سر يك سطر آغاز میکنند و هر گاه جمله ای در وسط سطر پایان رسید و پاراگراف تازه ای آغاز شد ، باید سر سطر رفت . برای مشخص بودن سر سطر ، باید اندکی از سطر را رها کرد تا کاملاً مشخص شود که نویسنده نگرارش مطلب جدیدی را آغاز کرده است زیرا ممکن است يك پاراگراف در آخر سطر پی پایان برسد و اگر سر سطر اندکی داخل صفحه نباشد خواننده تصور خواهد کرد که مطلب جدیدی آغاز نشده است (این نکات در چاپ عمین کتاب حاضر نیز رعایت شده است و خوانندگان با اندک توجهی بطرز نگرارش و طبع کتاب این موضوع را درمییابند .)

هر «مطلب» از چند جمله تشکیل شده است . جمله های کامل را از یکدیگر بوسیله نقطه (۲) جدا میکنیم . نقطه ای که حد فاصل بین دو جمله است باید از پایان جمله اول و آغاز جمله بعد اندکی فاصله داشته باشد تا کاملاً مشخص شود و بچشم بخورد .

اما يك جمله نیز مرکب از اجزاء چند است و مخصوصاً جمل طویل ، ممکنست دارای اجزاء بسیاری باشد و خواننده برای فهمیدن و فهماندن معانی آنان ، باید در مواضع خاص و معین ، اندکی توقف کند . البته این توقف کمتر از توقفی است که معمولاً هنگام ختم جمله میکنند . برای نشان دادن موضع این قبیل وقفها ویرگول (،) (۳) بکار میبرند . مورد

۱ - Paragraphe البته ترجمه صحیح و دقیق این کلمه «مطلب» نیست

اما واژه ای که بهتر از آن این معنی را برساند بنظر رسید . Point-۲

۳ - Virgule

استعمال اساسی ویرگول در همین جاست اما گاهی ممکنست جمله معترضه ای را که ارتباط آن بمطلب زیاد باشد ، بین دو ویرگول قرار دهند . (هرگاه ربط جمله معترضه باصل مطلب کمتر باشد آنرا بین دو خط فاصله (-) و اگر بازهم کمتر باشد بین دو هلال () قرار میدهند .) علاوه بر این ممکنست برای تفکیک چند اسم مشابه یا چند صفت و امثال آن ، در جمله ویرگول بکار ببرند .

در مواقعی که جمله طولانی و مرکب از چندین جمله ناقص است ، برای جدا کردن جمله ناقص از یکدیگر نقطه و ویرگول (؛) (۱) بکار میبرند . هرگاه چنین علامتی در جمله ای بکار رفت نشانه آنست که باید بمحض رسیدن بدان وقفی ، بلندتر از وقف ویرگول و کوتاهتر از وقف نقطه کرد .

نقل قول و شرح و تعریف مفهوم یا معنی يك لغت، یا توضیح يك موضوع و امثال آن معمولا با دو نقطه (:) آغاز میشود . در صورتیکه پس از دو نقطه مطلب از قول کسی نقل شود آنرا میان گیومه « » (۲) میگذارند . علاوه بر این گیومه برای تکیه کردن روی يك کلمه خاص جمله و جلب توجه خواننده بدان کلمه و تمسخر و استهزا و غیره نیز بکار میرود . درینصورت فقط يك کلمه یا يك ترکیب عبارتی در داخل گیومه قرار میگیرد . وقتی مطلبی که مشغول بیان آن هستیم بمناسبتی قطع شود ، برای نشان دادن برودگی کلام باید نقاط تعلیق (...) (۳) استعمال کرد . علاوه -
بر این وقتی مطلبی را از جایی یا کسی نقل میکنیم و از میان آن مقداری

Guillemet - ۲ Point - Virgule - ۱

Points de suspension - ۳

را که زاید است یا نقل آن لازم نیست حذف میکنیم این حذف و نقصان نیز با گذاشتن نقاط تعلیق مشخص میشود .

از علامت دیگری که در نوشتن بکار میرود یکی تیره یا خط کوچک (۱) است (-) . وقتی مکالمه ای بین دو نفر صورت میگیرد ، بجای عبارت دور و دراز « حسن اینطور گفت » و « حسین اینطور جواب داد » سر سطر تیره ای میگذاریم و گفتار یکی از طرفین را نقل میکنیم . سپس دو باره بسر سطر رفته با گذاشتن تیره دیگر مطلب طرف را مینویسیم و این ترتیب را تا پایان مکالمه ادامه میدهیم . البته طبیعی است که در آغاز مکالمه باید نام دو طرف ، یادست کم یکی از آنها را بنویسیم تا معلوم باشد که کدامیک ازین جمل گفتار کدامیک از طرفین است .

دو علامت دیگر نیز در نقطه گذاری وجود دارد که یکی علامت سؤال (۲) است (؟) و دیگری علامت تعجب (۱) (۳) . مورد استعمال علامت نخستین معلوم است و علامت دوم را برای ابراز تعجب یا تأسف یا تحسین یا تمسخر یا امر یا تجلیل در آخر جمله قرار میدهند .

بدون بکار بردن نقاط و علامت فوق خواندن جمله ها و درك حالت روحی و مقصد اصلی نویسنده کاری مشکل است و حتی اگر نوشته ای سهل و ساده را نیز ، بی رعایت قواعد نقطه گذاری و تجزیه جمل و مطالب آن بنویسیم ، خواندن آن دشوار میشود . در صورتیکه دشوار ترین قطعات شرفارسی را ، اگر با رعایت این قواعد بنویسیم خواندن آن حتی برای کسانی که سواد متوسطی دارند ، آسان میگردد .

۱ - تیره - Point d' interrogation

۳ - Point d' exclamation

مقامات حمیدی مشکلترین یا لا اقل یکی از مشکلترین کتبی است که تا کنون بزبان فارسی نوشته شده است و کثرت لغات عربی و استعارات و تشبیهات متکلف و مشکل و رعایت صنایع بدیعی و سجع در آن بقدری زیاد است که معنی آنرا بدشواری میتوان فهمید. استاد فقید ملك الشعراء بهار، قطعه‌ای از همین نوشته دشوار و پیچیده را با رعایت قواعد نقطه گذاری در کتاب سبک شناسی خویش آورده است و برای اینکه تأثیر رعایت این قواعد را در خواندن متون مشکل فارسی نشان دهیم، قسمتی ازین مثال زنده و شاهد صدق را ذیلاً نقل میکنیم:

«حکایت کرد مرا دوستی که در گفتار امین بود، و در اسرار زمین، پیشرو از باب وفا بود و سرد دفتر اصحاب صفا که:

وقتی که کسوت صبی سرطی خویش بود و شیطان شهاب در غی خویش، حله کودکی از نقش خلایع طرازی داشت، و غصن جوانی از نسیم آسمانی اهترازی، عمر را نضرتی و طراوتی و عیش را خضرتی و حلاوتی ...

من در غلوائی این غرور، و در خیلائی این سرور، با زمره از ظریفان و فرقه از حریفان، چون باد صبا از صف بصف و چون باده صفا از کف بکف میگذشتم، و بساط نشاط را بقدم انبساط مینوشتم، و با دوستان در بوستان از سرطیش و عیش میگذشتم.

هر روز مضافی تازه روی میدیدم و هر شب حریفی خوشخوی میگزیدم. . . تا روزی یکی از جماهیر دهر و مشاهیر شهر که در فتوت نامی داشت و در مروت کامی، که اخوان صفا را بر گوشه خوان سخا جمع کند، و ابکار افکار هر یک را بداند، و درج هنر هر یک را بخواند، با

آنقوم همکامه و کس گردد، و با آنطایفه هم الفاظ و انفس شود، بایکی از آن طایفه که آشنایی داشت و با هر ونهی فرمانروایی، میقاتی مرقوم و میعاد معلوم نهاد، از شبها شب یلدا معین بود، و از خوردنیها خورش سکبامیین . . . (۱)

ج - طرز شروع انشاء - یکی از بزرگترین مشکلات دانش آموزان در هنگام نگارش انشاء طرز شروع آنست. زیرا بفرض آنکه شاگردی در موضوعی فکر کرده و مطالبی را برای نوشتن آماده ساخته باشد، نمیداند از کجا نوشته را آغاز کند و کجا پایان دهد.

نکاتی که در نظر گرفته است مانند کلافی سردرگم، در ذهن وی خلجان میکند و شاگرد که خود را برابر یکمشت مطالب مختلف و قابل ذکر می بیند، نمیتواند نقطه مناسب برای شروع مطلب را پیدا کند و از همین نظر غالباً متوسل بمقدمات تاجور و غیر مربوط و درازتر یا کوناhter از حد معمول میشود و انشاء وی یکنواختی و تناسب خود را از دست میدهد.

این مشکل در برابر دانش آموزانی که میدانند چه باید بنویسند وجود دارد و بنا بر این دیگر تکلیف آنها که مطلب صریح در روشنی برای نوشتن ندارند، معلوم است؛ وقتی تمام شاگردان يك کلاس در باره موضوع خاصی انشاء بنویسند، غالباً نخستین جمله های انشاء آنان دارای صورتی مشابه و مبتذل است.

در گذشته انشاء ها باجملی از قبیل: «اگر درین موضوع بانظری

۱- ملك الشعراء بهار - سبك شناسی - جلد ۲ - ص ۳۴۴-۳۴۵ و برای مطالعه تمام این مقاله نیز بهمین کتاب و همین صفحه مراجعه شود.

دقیق و فکری عمیق خوض و غور کنیم در میاییم که . . . و « البته بر هر فردی از افراد بشر واضح و مبرهن است ... » و امثال آن آغاز میشد و امروز که ساده نویسی بیشتر در اجتماع و مدارس رسوخ یافته ، جمل دیگری اختراع شده است که از لحاظ لغت و عبارت ساده تر و از جهت یکنواختی و ابتذال از جمله های گذشته خنکتر و رکیک تر است مانند : « البته واضح و مسلم است که ... » و : « یکی از صفات برگزیده و ملکات فاضله همانا ... » و : « شاعر شیرین سخن علیه الرحمه چنین میفرماید .. » و بدتر از همه : « به به ! چه کلمه زیبا و قشنگی ... » و : « راستی چه موضوع پر دامنه و چه مطلب دلکشی ! .. » و غیره آغاز میشود و عجیب اینست که حتی يك کلمه حرف حساسی هم درباره این « موضوع پر دامنه » و « مطلب دلکش » در تمام این قبیل انشاها پیدا نمیشود . عبارات انشاء سراسر سست و رکیک و ناجور و ناهموار ، مطالب مکرر و مبتذل و کلی و افکار همان نشخوار کلمات گذشتگان و تقاییدی ناقص و مهوع از گفتار بزرگانست .

بالاخره انشاء پس از بافتن يك سلسله ازین لاطافات و ترهات ، با نتایجی که کمتر ازین مبتذل و مضحک نیست پایان مییابد . اگر موضوع انشاء بحث و تعامیل یکی از صفات بد یا نیک بشری باشد ، نتیجه اینست که « دارندة این صفت در دنیا خوار و بدبخت و در آخرت گرفتار عذاب الهی است » و اگر صفت عکس این بود ، نتیجه هم بعکس نتیجه بالا درمی آید . این گرفتاری و ابتلاء مطلب تازه و نادری نیست . همه دیران محترم انشاء و حتی همه دانش آموزان ، این نقص را احساس میکنند و بنا بر این توضیح بیشتر درین باره بيمورد بنظر میرسد . مسأله اساسی اینست که بینیم دانش آموزان ، ازین حیث گناهی دارند یا نه و در هر حال ، برای

رفع این نفیصه چه باید کرد؟

پاسخ سؤال اول بنظر ما منفی است . دانش آموزان گناهی ندارند زیرا اولاً اگر میتوانند بطور قطع خود را ازین ابتذال رهایی میدادند و نوشتن این جمل مسخره خود دلیل آنست که نمیتوانند بهتر ازین راهی برای عنوان کردن مطلب بیابند . ثانیاً تاکنون بجز در موارد معدودی، کمتر دیده شده است که این مطلب ، یعنی باز نمودن روش عملی شروع انشاء ، با دانش آموزان در میان نهاده شده باشد . البته دانش آموزان خود میدانند که روش فعلی آنان خوب نیست و اگر ندانسته باشند ، از دبیر خویش میشوند . اما این انتقاد کافی نیست . بساید وقتی این راه را از پیش پای شاگرد بر میداریم راه دیگری پیش پای وی بگذاریم اینک بیان این راه میپردازیم :

نگارش انشاء را سه صورت میتوان آغاز کرد :

اول - نویسنده ، بدون حیدن مقدمه از کلمه اول وارد اصل مطلب میشود . اگر نوشته وصفی است از همان جمله اول بوصف میپردازد . اگر موضوع اخلاقی و اجتماعی است ، اول صفت یا مطلب مورد بحث را تعریف میکند و سپس بیان افکار و ادراکات خود میپردازد و اگر موضوع نگارش داستان است ، بی مقدمه قهرمانان را وارد صحنه ها میسازد . برای توضیح بیشتر نخست مقالی میزنیم و سپس ملاحظاتی خود را درباره این طرز شروع بیان میکتیم :

سعدی در گلستان ، غالب و بلکه تمام حکایات را بهمین ترتیب آغاز کرده است . حتی بابهای مختلف گلستان نیز دارای مقدمه نیست . مثلاً باب دوم «در اخلاق درویشان» است . اما نویسنده بی آنکه از اخلاق

در ایشان سخنی به میان بیاورد و نیک و بد رفتار و خوی این گروه را باز گوید
بیان مطلب خویش میپردازد و از همان آغاز کار، حکایتی را که مورد
نظر است مینویسد. باب دوم بدین ترتیب آغاز میشود:

«حکایت - یکی از بزرگان گفت پارسائی را چگونه در حق فلان
عابد که دیگران بطعن در سخنها گفته اند گفت بر ظاهرش عیب نمی بینم و
در باطنش غیب نمیدانم ..» (۱)

و طبیعی است که حکایتها نیز بهمین صورت و بدون چین مقدمه،
یکی پس از دیگری برشته تحریر درمی آید. در صورتیکه کتاب دیگر
سعدی بوستان، چنین نیست. در آن کتاب هر باب مقدمه ای خاص
خود دارد و حکایت نخستین پس از بیان يك مقدمه نسبتاً مفصل می آید
و در آخر این حکایت نیز مقدمه ای برای حکایت بعدی تمهید میگردد.
مثلاً باب سوم بوستان «در عشق و مستی و شور» است. اما از اول بیان حکایت
نیست و مقدمه مفصلی دارد که با این ابیات آغاز میگردد:

خوشا وقت شوریدگان غمش	اگر ریش بینند و گر مرهمش
گدایانی از پادشاهی نفور	با هیدش اندر گدائی صبور
دمادم شراب الم در کشند	و گر تانخ بینند دم در کشند... الخ

و پیداست که نویسنده میخواهد ذهن خواننده را به بیان مطلبی

که مورد توجه اوست متوجه سازد.

بسیاری از نویسندگان اروپایی نیز همین شیوه را اختیار کرده و
داستان یا نوشته خود را، بی آنکه مقدمه ای برای آن نگارند آغاز

۱ - گلستان سعدی - بتصحیح عبدالعظیم قریب - چاپ تهران ۱۳۱۰ -

میکنند. برای نمونه میتوانیم داستان کوتاه «چار» نوشته آنتون چخوف نویسنده معروف روسی را که متن آن نیز در قسمت دوم همین کتاب مندرجست مثال بیاوریم. داستان با این عبارت آغاز میشود:

«ساشا» یگانه فرزند مادرش، چیزی را که در شماره بیست و سوم روزنامه «خبرهای بورس» پیچیده شده بود، زیر بغل گرفته اخمی غلیظ کرد و وارد اتاق کاردکتر کوشلکف شد...

چنانکه ملاحظه میشود، درین داستان هیچ خبری از مقدمه نیست، نه از دلکشی بهار و نه از دمسردی زمستان، نه از کوشش عاشقان و کوشش معشوقان سخنی رفته است و اگر نخستین کلمه داستان را حذف کنیم، نوشته ناقص میشود.

نکته‌ای که پس از بیان این قسمت قابل ذکرست، اینست که دانش آموزان نمیتوانند برای همیشه یکی ازین سه طریقی را که درین بحث بیان میکنیم برگزینند و دو راه دیگر را بدور اندازند. هر يك ازین طرق سه گانه شروع برای يك سلسله مطالب خاص مناسب و ضرورست مثلاً مواردیکه باید حتماً اصل مطلب را بدون ته‌پید مقدمه بیان کرد، یکی در صورتی است که اصل مطلب کوتاه باشد و بر اثر کوتاهی قابل نوشتن مقدمه نباشد. حکایت سعدی و عبارتی که از چخوف نقل کردیم، هر دو واجد این شرط است.

نوشته سعدی از چند سطر تجاوز نمیکنند و داستان چخوف نیز يك داستان کوتاه (نول) است و برای داستان کوتاه نوشتن مقدمه پسندیده نیست.

دوم اینکه در صورتی میتوان نوشتن مطلق را بدون ذکر مقدمه آغاز کرد که اصل مطلب باندازه کافی قابل توجه و جالب و جذاب باشد و نگارنده احتیاجی برای جلب توجه خوانندگان احساس نکند. درین صورت نه تنها بیان مقدمه ضرور نیست بلکه ممکن است تا حدی کسل کننده و ملال انگیز و مخالف قوانین فصاحت و بلاغت نیز باشد.

بطور کلی در مورد موضوعاتی مانند نیکی و بدی و احسان و عدالت و جوانمردی و این قبیل مفاهیم ذهنی بیان مقدمه چندان لازم نیست و بهتر آنست که دانش آموز نخست این قبیل صفات را تا آنجا که معلوماتش اجازه میدهد تعریف کند و بیعت در آن پردازد و یا - چنانکه بعداً خواهیم گفت - این قبیل مسائل را ضمن بیان داستان یا حادثه و سرگذشتی مطرح سازد.

دوم - نویسنده پیش از بحث در باره موضوع اصلی، مقدمه ای مینویسد. قبلاً باید توضیح دهیم که روش نگارش نثر فارسی، در قرون گذشته، بیشتر بدین صورت بوده است. حتی سعدی با آنکه ابواب و حکایات کتاب گلستان را بی مقدمه نوشته، برای شروع اصل کتاب مقدمه ای مبسوط نگاشته است. متقدمین، برای کتب و نوشته ها و نامه های رسمی و خصوصی خویش مقدمه ای مینوشتند. این مقدمه در آغاز کار، برای ستایش خداوند و بیغمبر اکرم و خلفای راشدین (یا ائمه) بود و سپس در آن از علل و اسباب نگارش کتاب یا رساله گفتگو میشد و در آن کسی را که امر بنوشتن چنین کتاب و فراهم آوردن چنین مجموعه ای کرده و مخارج آن را پرداخته است مدح میکردند و سپس وارد اصل مطلب میشدند.

معمولاً این قبیل مقدمه ها با خطبه‌ای - که بیشتر بزبان عربی بود - آغاز
میشد و کمتر کتاب قدیمی است که در آغاز آن خطبه و مقدمه‌ای نداشته باشد.
اما رفته رفته این مقدمه ها طویل و طولتر شد و در آن مطالب مختلفی
که گاهی کوچکترین ارتباطی با متن کتاب نداشت مطرح گشت و میدانی
وسیع برای جولان قلم و نمودن هنرهای لفظی و معنوی بوجود آورد و
نویسندگان، در مقدمه کتب خویش، درباره مطالب متنوع و مختلف و
غیر مربوط به متن بحث میکردند.

در مقدمه فرامین و نامه های سلطانی نیز نوشتن مقدماتی دراز و
خالی از معنی معمول شد بطوریکه در دوره تیموری و صفوی، ازین قبیل
نامه ها و فرامین چیزی جز یکمشت لفظ بی معنی و آهنگدار بیرون نمی آمد.
این مقدمه نویسی و باز کردن میدان برای هنر نمایی و اظهار وجود کارش
بجایی کشید که دیگر قابل تحمل نبود و بیم آن میرفت که یکباره جای
ذی المقدمه را بگیرد؛ ازین نظر بود که عده‌ای از نویسندگان متأخر در
صد افتادند ازین زیاده روی غیر عاقلانه جلوگیری کنند و کردند.

این بود بطور اختصار سابقه نگارش مقدمه در صدر منشآت و مکتوبات.
اما آنچه امروز مورد نظر ماست کاری باین مطالب ندارد. زیرا امروز دیگر
بهیچوجه مقدمه نمیتواند میدان ابراز هنر و اظهار فضل باشد و اگر کسی
هنری داشت میتواند آنرا با کمال قدرت در متن نوشته خویش به معرض
نمایش گذارد. منتهی بعضی مطالب هست که ذوق سلیم بیان پیش در آمد
و دیباچه‌ای را برای طرح آن لازم و ضروری میداند و این امر بسیار طبیعی
است. حتی در قطعات و آهنگهای موسیقی نیز، قسمتهایی بنام

پیش در آمد، وجود دارد و زیبایی اصل قطعه و آهنگ می افزاید مقدمه انشاء نیز مانند پیش در آمد سرود و آهنگ موسیقی باید جالب توجه و جمع کننده حواس خواننده باشد و اگر از مقدمه ای این مقصود حاصل نگردد، حذف آن اولی است.

برای مقدمه، شرایط زیادی نمیتوان برشمرد، شرط اصلی آن اینست که باید زیبا و جالب توجه و مربوط به موضوع و متناسب با آن باشد و خواننده را برای بیایورد که متن موضوع آنرا ایجاب میکند. برای نشان دادن بهترین نمونه مقدمات میتوان مقدمه داستانهای شاهنامه را مثال آورد. فردوسی، هنگام آغاز هر داستان مقدمه ای زیبا و عمیق بر آن افزوده است و خواننده به مجرد خواندن نخستین بیت این پیشگفتار، سراپادقت و توجه میشود و چون مقدمه پایان رسید، با خاطری مجموع و مشتاق تشنه شنیدن اصل داستان میگردد.

سعدی نیز در بوستان در آغاز هر باب مقدمه ای متناسب با مطلب مطرحه آورده است. یکی از ابواب بوستان با این ابیات زیبا آغاز میشود:

سخن در صلاحست و تدبیر و خوی

نه در لاسب و میدان و چوگان و گوی

تو با دشمن نفس همخانه ای

چه در بند پیکار بیگانه ای؟

عنان باز پیچان نفس از حرام

بمردی ز رستم گذشتند و سام

تو خود را چو کز دك ادب کن بچوب

بگزر گران مغز دشمن مگوب

وجود تو شهرت پر نیک و بد
 تو سلطان و دستور دانا، خرد
 رضا و ورع نیکنامان حر
 هوی و هوس رهزن و کیسه بر
 چو سلطان عنایت کند بآبدان
 کجا مانند آسایش بخردان؟
 رئیس که دشمن سیاست نکرد
 هم از دست دشمن ریاست نکرد... الخ

و پیداست که این مقدمه چه از نظر لفظ و چه از لحاظ معنی، تا چه اندازه در تجمع حواس و جلب توجه فکر، در خواننده مؤثر است. مواردیکه باید بنویشتن مقدمه مبادرت کرد، درست عکس مواردیست که نوشتن مقدمه در آن ضروری بنظر نمیرسد. مثلاً هنگام نوشتن يك داستان طویل (رمان) ذکر مقدمه‌ای متناسب با موضوع مفیدست. یا در صورتیکه موضوع طوریست که باید با دقت بدان توجه کرد، نخست باید با طرح مقدمه‌ای خاطر خواننده را بخود معطوف داشت و سپس مطلب را عنوان کرد. مثلاً در مورد موضوعات وصفی، بهترست پیش از وصف مکان مورد بحث، بوجهی پستندیده خیابان یا کوچه‌ای را که این مکان در آن واقع است در چند کلمه، مختصر و مفید و زیبا و سلیس توصیف کرد تا خواننده مشتاق خواندن باقی مطالب شود. البته طبیعی است که زبانه روی در اینکار درست نتیجه عکس میدهد؛ یعنی مثلاً اگر برای توصیف شهر تهران از وصف منظومه شمس و کره

زمین شروع کنیم ، تا رشته سخن بشهر تهران برسد ، خواننده بخواب
خواهد رفت !

شرط دیگر مقدمه مربوط بودن و نزدیک بودن آن بموضوع است
قدما در میان صنایع بدیعی صنعتی داشتند بنام « براءت استهلال » و این
صنعت عبارت از آن بود که شاعر یا نویسنده در مقدمه کتاب یا منظومه
خویش کلمات و جملی متناسب بامتن کتاب بیاورد تا خواننده بمجرد مطالعه
مقدمه ، بطور غیر مستقیم و از سیاق کلمات و عبارات متوجه شود که
درین کتاب از چه مطالبی گفتگو میشود . فرخی سیستانی ، شاعر معروف
دربار محمود ، قصیده مفصل و زیبایی در باره سفر محمود به هندوستان
و فتح سومنات دارد که با این بیت آغاز میشود :

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر

سخن نو آر که نورا حلاوتی است دگر

وبامطالعه همین بیت بخوبی مستفاد میشود که درین قصیده از
کشور گشایی و فتوحات پادشاهی سخن رفته است .

امروز این تناسب از نظر لفظ و معنی - هر دو - باید مراعات شود
تا مقدمه نتیجه مطلوب را در ذهن خواننده برجای گذارد .

اکنون برای مزید فایده قسمتی از مقدمه ای را که قبل از نظم
شاهنامه بوسیله فردوسی ، بر شاهنامه مشهور بامر ابو منصور عبدالرزاق
عبدالله بن فرخ نوشته بودند و کهنه ترین نوشته ای است که بزبان فارسی
در دست است ، در زیر می آوریم تا هم دانش آموزان با این سند گرانبها
آشنا گردند و هم روشی را که در آغاز کار برای نوشتن مقدمه تعقیب
میشده است ، بیینند .

چیزی که درین مقدمه بیشتر جالب توجه است سادگی فوق العاده و بستگی کامل مقدمه باصل موضوع است:

«سپاس و آفرین خدای را که این جهان و آنچه آن را آفرید، و ما پندگان را اندر جهان پدیدار کرد، و نیک اندیشان و بد کرداران را پاداش و باد افراه برابر داشت، و درود بر برگزیدگان و پاکان و دینداران باد، خاصه بر بهترین خلق خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و بر اهل بیت و فرزندان او باد. آغاز کار شاهنامه از گرد آوریده ابو منصور المعمری دستور ابو منصور عبدالرزاق عبدالله فرخ، اول ایدون گوید درین نامه که: تاج جهان بود مردم گرد دانش گشته اند، و سخن را بزرگ داشته، و نیکوترین یادگاری سخن دانسته اند، چه اندرین جهان مردم بدانند بزرگوار تو و مایه دار تو. و چون مردم بدانست کز وی چیزی نماند پایدار، بدان کوشید تا نام او بماند، و نشان او گسسته نشود...»^(۱)

نمونه از ادبیات خارجی: او نوره دو بالزاک^(۲) یکی از معروفترین و بزرگترین نویسندگان فرانسه است که متأسفانه بن هم میهنان ما چنانکه باید شناخته نشده است.

یکی از آثار این نویسنده بزرگ داستان کوتاهی است بنام پیام (۳).

این داستان مقدمه ای کوتاه دارد که ما عین آنرا ذیلا نقل میکنیم:

«من همواره میخواستم برای عاشق و معشوقی جوان داستانی حقیقی و ساده را بازگویم که آن دو از شنیدن آن در وحشت فرو روند

۱ - محمد قزوینی - بیست مقاله - چاپ دوم - جلد دوم - ص ۳۰-۳۱

۲ - Honoré de Balzac - ۳ - Le Message

و مانند کود کانی که بر اثر دیدن ماری در جنگل ، یکدیگر را در بغل
میفشارند با غوش هم پناه ببرند. برای اینکه داستان زیاد احمقانه بنظر
نیاید و از دلکشی آن کاسته نگردد ، در آغاز کار نتیجه آنرا باز میگوییم.
من درین ماجرای غم انگیز نقشی عادی و ساده داشته‌ام . اگر اینداستان
توجه شما را جلب نکند ، گناه من نیست زیرا واقعیت تاریخی آن جالب
توجه نبوده است . بسیاری از واقعیات ملال انگیز و خسته کننده است . اما
ناگفته نماند که نمی ازین ملال انگیزی مربوط به نداشتن استعداد
برای انتخاب حوادثی است که بتوان آنها را شاعرانه و جالب توجه از
آب درآورد ...

سپس بیان داستان خویش میپردازد .

در خاتمه این قسمت بیان این مطلب نیز خالی از فایده نیست که
نویسندگان امروز اصولاً با تمهید مقدمات موافق نیستند و مدتهاست که
مقدمه چینی و بیان توصیفات دور و دراز و ترسیم مناظر گوناگون در مقدمات
داستانها ، بین نویسندگان طرفداری ندارد و تقریباً غالب آنان این شیوه
را ترك گفته اند. دانش آموزان نیز چون ممکن است گاهی برای نوشتن
مقدمه مناسب دچار محذور شوند بهتر آنست که از بیان مقدمه چشم
پوشند و یکسر وارد اصل مطلب شوند .

سوم - طریق سومی که برای شروع انشاء بیان میکنیم ، در ادبیات
فارسی کمتر سابقه دارد . البته نظایری برای آن میتوان یافت و ما نیز
یکی از آنان در همین بحث اشاره میکنیم . اما این امثله و نظایر آن نیز
چندان جالب توجه نیست .

نویسندگان فارسی زبان وقتی مطلبی یا حکایتی یا سرگذشتی را میخواستند بیان کنند از «باء بسم الله» آغاز میکردند و صاف و ساده تا «تاء تمت» مطالب را مینگاشتند. غافل از اینکه وارد ساختن تغییری در اسلوب نگارش، و جابجا کردن مطالب و حوادث داستان، ممکنست تنوعی در آن بوجود آورد و آنرا دلپسندتر و زیباتر کند.

در صورتیکه نویسندگان فرنگی، باین نکته توجه کردند. آنان دریافتند که اگر مثلا داستانی را از وسط یا از آخر شروع کنند و پس از بیان نتیجه، متن داستان را بنویسند، در بعضی موارد نوشته‌شان زیباتر و جالب توجه‌تر میشود. بهمین سبب میان داستانهای کوتاه و حتی رمانها و حکایات دراز، نمونه‌هایی مییابیم که در آن نویسنده داستانی را از وسط عنوان کرده و پس از بیان يك قسمت جذاب آن، از اول نقل داستانرا آغاز کرده و آنرا بواقعه‌یی که در صدر نوشته خویش آورده بود، پیوند داده است. این کار در صورتی که با رعایت جوانب و بیاری ذوق سلیم و سلیقه مستقیم انجام گیرد، هم نویسنده را از چیدن مقدمه بی نیاز خواهد کرد و هم خواننده را برای آگهی یافتن از سابقه مطلب، بدنبال خواهد کشید. اما چنانکه مذکور افتاد، اینکار قبل از نفوذ ادبیات اروپایی در ایران، بین نویسندگان ایرانی معمول نبود و ایرانیان در بکار بردن این «فن» تازه کار و نو آموزند. علاوه بر این تصور می‌رود که شروع کردن از وسط یا آخر مطلب، جز در مورد داستان نویسی و بیان سرگذشت مفید و مناسب نباشد، بهمین دلیل بهتر آنست که دانش آموزان عزیز نیز این شیوه را جز در مورد نگارش داستان بکار نبرند.

اینک ، يك مثال از ادبیات فارسی و يك مثال از ادبیات فرنگی
می آوریم و باین بحث خاتمه میدهیم .

در بوستان سعدی حکایتی هست بنام حکایت فقیه کهن جامه .
حکایت مزبور که با این بیت آغاز شده :

فقیهی کهن جامه‌ای تنگدست در ایوان قاضی بصف بر نشست

با نهایت استادی بنظم آمده است و ما برای بدست دادن نمونه

شر کردن حکایات منظوم ، متن مثنوی حکایت فوق را در قسمت دوم
کتاب خواهیم آورد . در اینجا فقط خلاصه داستان را برای نشان دادن
روش نگارش می آوریم و آن اینست که فقیهی کهن جامه بمجلس بحث
علمی قاضی شهر وارد شد و بر صدر نشست و قاضی که او را مردی ژنده-
پوش یافت فرمود تا در آستانش جای دهند . درین بین بحث علمی آغاز
شد و فقیهان طریق جدل ساختند و در عقده‌ای پیچ پیچ افتادند و از حل
مسأله مطروحه بازماندند . آنگاه فقیه کهن جامه بسخن آمد و بایمانی
قصیح ، مشکل آنان را حل کرد . قاضی که سرمایه علمی ویرا دید ، دستار
خود را با کرام و لطف نزد وی فرستاد . فقیه از پذیرفتن دستار معذرت
خواست و سختی چند درشت بگفت و بآب سخن کینه از دل خود شست
و از مجلس بیرون رفت . بزرگان مجلس خواستند تا از هویت وی آگاهی
یابند . نقیب از پی او رفت و از مردم سراغ مردی بدان وصف و صورت
را گرفت و مردم شهر :

بگفتند ازین نوع شیرین نفس درین شهر سعدی شناسیم و بس

چنانکه ملاحظه شد ، در پایان حکایت معلوم میشود که آن فقیه
کهن جامه شاعر بزرگ شیراز سعدی بوده است . شاعر میتواندست از همان

آغاز داستان بگوید: «روزی بمجلس قاضی در آمدم و چنین و چنان شد...» اما همین پنهان کردن شخصیت قهرمان داستان و معرفی او در پایان آن جذابیت و زیبایی حکایت بسیار افزوده است.

در میان داستانها و نوشته‌های نویسندگان اروپایی این طرز شروع را بسیار میتوان یافت (زیرا چنانکه گفتیم این نوع شروع خاص داستان است) بعنوان مثال یکی از داستانهای کوتاه دیگر با *الزاک* اشاره میشود. نام این داستان کوتاه بدروود^(۱) است. نویسنده در نظر داشته است اِلهای وحشتناکی را که بر سر قشون اتبوه ناپلئون در جنگ وی با روسیه آمده است شرح دهد. این داستان آینه تمام نمایی از بدبختیها، گرسنگیها، خودکشیها، و فجایعی است که برای قشون شکست خورده و قحطی زده و گرسنه ناپلئون در بیابانهای پر برف روسیه رخ میدهد و الحق نویسنده توانای فرانسه با نهایت استادی از عهده شرح این ماجرای جانسوز بر آمده است.

داستانی که شرح این وقایع در آن گنجانیده شده است، ترجمه حال زنی زیبا و دل‌فرب است که با قشون ناپلئون همراه بوده و بسیاری از این مناظر وحشت‌زا و هولناک را بچشم خویش دیده و اعصاب وی تاب تحمل اینهمه مصائب و درد ورنج رانیاورده و سرانجام کارش بچنون کشید است. اما حکایت، با بیان سرگذشت این زن آغاز نمیشود. بلکه در آغاز کار از چند نفر دوستانه‌ان شکار سخن به میان می‌آید که برای صید و تفریح در جنگلی مشغول راه‌پیمایی بوده‌اند. اینان ناگاه *بیک* زن بسیار

زیبا بر میخورند که مانند پریان از آدمی می‌رمید و با سرعتی خارق‌العاده در جنگل می‌دوید. دیدن زن سخت آنانرا دچار شگفتی میکند، سپس تصمیم بتعاقب وی میگیرند. اما یکی از همراهان آنان بمجرد دیدن این زن از حال می‌رود و مانند مرده‌ای بر زمین نقش می‌بندد. دیگران ویرا بخانه‌ای که در آن نزدیکی بود می‌برند و طبیبی بی‌الینش می‌آورند، پس از مدتی که بحال می‌آید یاران خود را بسراغ زن دیوانه‌ای که دیده بود میفرستند تا دربارهٔ او اطلاعاتی بدست آورند. یکی از دوستان وی بخانه بستگان زن دیوانه می‌رود و عموی او سرگذشت آن زن را باز میگوید...

بطوریکه ملاحظه شد در واقع آغاز داستان، سرگذشت زنی است که مورد علاقهٔ بارون فیلیپ دوسوسی^(۹) (مردیکه از حال رفته بود) بود. و بر اثر دوری اجباری از وی و دیدن مصائب سنگین جنگ دیوانه شده بوده است. اما این سرگذشت از وسط داستان یعنی جاییکه عموی او مشغول گفتن آن میشود، آغاز شده است. در صورتیکه قسمت اخیر داستان، یعنی بازگشت فیلیپ دوسوسی از روسیه و برخورد او با معشوقهٔ دیوانه‌اش، در مقدمه قرار گرفته است و اینکار بزیبایی و دلنشینی آن کمکی فوق‌العاده کرده است.

اتخاذ این طریقه، اگر درست و بموقع صورت گیرد، بسیار جالب توجه است، اما دانش آموزان تا کاملاً در نوشتن انشاء و نگارش داستانهای ساده ورزیده و چابک دست نشوند، نمیتوانند آنرا مورد استفاده قرار دهند. زیرا اگر بدون رعایت تناسب و موقع شناسی بدینکار پردازند نتیجهٔ معکوس خواهد داد و انشاء را مضحک و ناسازوست و در کیک خواهد کرد.

Baron philipe de Sucey - ۱

۵ - نگارش انشاء : دانش آموز، پس از بیان مقدمه (یا صرف نظر کردن از آن) وارد اصل مطلب میشود . قبلاً گفته ایم بچه ترتیب مطالب مورد نیاز را در ذهن خود طبقه بندی کند . اینك موقعی است که باید معانی موجود در ذهن ، بقالب الفاظ درآید و لباس عبارت ببوشد . همچنین تذکار دادیم که اگر در ذهن معانی موجود باشد ، خود بخود بروی کاغذ می آید . البته اگر دانش آموز احاطه بیشتری بلغات و جمل فارسی داشته و از گفته ها و نوشته های اساتید فن و بلغای اهل زبان مایه گرفته باشد ، طبعاً نوشته او محکمتر و استادانه تر و زیباتر از آب درمی آید و اگر از این سرمایه ادبی بی بهره باشد ، نوشته اش سست تر و نامر بو طر است . اما آنچه بیشتر مورد توجه است ، معنی است . وقتی معنی در ذهن موجود بود ، پس از مدت کوتاهی ورزش و تمرین رفته رفته شاگرد قدرت لازم برای درست نوشتن و زیبانوشتن را بدست خواهد آورد . بقول مولوی :

آب کم جوشنگی آور بدست تا بجوشد آبت از بالا و پست
در باره این مطالب قبلاً با اندازه کافی سخن گفته ایم . اینك بساید بینیم چگونه میتوان نوشت ؟ اما قبل از بسط سخن درین قسمت ، بیاید دو مقدمه نیازمندیم :

۱- بطور کلی ، برای نوشتن نمیتوان سبک و روشی معین کرد و قاعده خاصی که درباره انواع نوشته ها قابل اعمال و اجرا باشد بدست داد . زیرا اولاً هر کس در نتیجه محیط خانوادگی و تربیتی واجتماعی و نوع مطالعات خویش سبکی خاص خرد دارد و مشاهدات و معلومات وی خواه ناخواه در ذهن او اثری محو نشدنی برجای میگذارد و محل

تجلی این اثر کالتقش فی الحجر همان نوشته شخص است. تکیه کلامها، ضرب‌المثلاً، شوخیها، اشعار و حکایاتی که دانش آموز میداند، در نوشته وی تأثیر میکند.

۲ - همانگونه که بهر قاضی لباسی برارنده است، برای هر نوع موضوع و مطالبی نیز انشاء خاصی لازمست. این موضوع از شدت وضوح محتاج شرح و بیان بیشتری نیست. معذک آنرا با دو مثال روشنتر میکنیم:

فرض کنیم دانش آموز - یا دبیر - میخواهد در باره زندگی ساکنین محلات جنوب شهر و طرز تفکر و محاوره و اخلاق و رفتار آنان مقاله‌ای تهیه کند. طبعاً ضمن نگارش چنین مقاله‌ای ناچارست قسمتی از محاورات آنرا - که بزبان عامیانه و ساده است - عیناً نقل کند. البته بسیار روشن است که اگر درین مقاله لغاتی را که میرزا مهدیخان استرآبادی در دره نادره و وصاف الحضرة در تاریخ و صاف بکار برده‌اند استعمال کند نوشته‌اش يك پول سیاه ارزش ندارد و از آنچه نویسنده مایه فضل خویش انگاشته پایه جهلش را خواهند شناخت.

عکس قضیه نیز صادق است. ممکن است دانش آموز یا دانشجو بی بخواهد در باره مختصات لفظی و معنوی کتابی مانند التوسل الی التوسل یا مرزبان نامه سخنرانی کند یا مقاله‌ای بنویسد. اگر درین نوشته انشاء وی سست و درکیک و حاوی ضرب‌المثلهایی عامیانه باشد، از یک‌گناختنی انشاء کاسته میشود و نوشته بصورت مامعی ناجور و بی‌قراره در خواهد آمد که شنوندگان و خوانندگان را بخندند و خواهند داشت.

بنابراین، سبک‌نگارش در نوشته‌های تحقیقی، اخلاقی، اجتماعی،
 وصفی و داستانی‌های مختلف، باید متفاوت باشد و ذوق و سلیقه دانش‌آموز
 (که قبلاً با مطالعه کافی پرورده شده است) داور تام‌الاختیار این معنی است.
 اما توصیه‌ای که ما می‌توانیم درین مورد به دانش‌آموزان تازه‌کار که
 می‌خواهند نوشتن را شروع کنند بکنیم، اینست که بهیچوجه خود را برای
 برگزیدن الفاظ درخشان و تابناک و «ادیبانه» معطل نکنند. بگذارند که
 زبان معلم انشاء با زبان آنان فرق دارد. این تصور صحیح نیست.
 معلم انشاء نیز فارسی زبان است و بطور قطع و یقین بازن و فرزندان
 خود همانگونه سخن می‌گوید که پدران دانش‌آموزان با پسران و
 دختران خود حرف می‌زنند. آنچه برای او جالب توجه است، اینست
 که ببیند دانش‌آموز موضوع را چگونه برداشت کرده، چطور وارد مطلب
 شده و بچه‌ترتیب از مضایق آن بیرون آمده است. اگر از عهده انجام اینکار
 بر آمدید، یقین داشته باشید که باقی سهل است. اگر توانستید فکر خود
 را بیان کنید، رفته رفته بیاناتان نیز رساتر و بلیغ‌تر میشود. غلط‌های انشایی
 و دستوری از نوشته شما رخت برمی‌بندد. اما بفرض آنکه تمام قواعد
 دستور زبان مادری خود را بدانید و فکری برای نوشتن نداشته باشید،
 این قواعد را کجا اعمال خواهید کرد؟ چه چیز را درست و خالی از غلط
 خواهید نوشت؟ هیچ!

این حرف، خاص‌تر آموزان و تازه‌کاران نیست. یکی از نویسندگان
 معروف ایرانی نیز در باره نوشتن چنین اظهار عقیده می‌کند:
 «دستور نویسندگی را بسالهایی آموزش دادند. اما زبده آن دو حرف
 است: چشم باز و بیان ساده. باید نگاه کرد و دید، شنید و فهمید، آنگاه